

باسمه تعالی

- مشتق** ۱
- جمع بندی مطالب امر پنجم** ۱
- امر ششم از مقدمات بحث مشتق** ۲
- تأسیس اصل در مسئله اصولیه** ۲
- تأسیس اصل در مسئله فرعیه و فقهیه** ۳
- عدم جریان اصل استصحاب در مساله فقهی** ۴
- اما عدم جریان استصحاب موضوعی** ۴
- اما عدم جریان استصحاب حکمی** ۵
- توجیه جریان استصحاب به وسیله عنوان مشیر** ۵

موضوع: امر ششم از مقدمات بحث مشتق / مشتق / مقدمات علم اصول

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسه گذشته بحث شد از اینکه منظور از فی الحال در عنوان بحث (که عبارت بود از اینکه آیا مشتق حقیقت است در متلبس فی الحال است یا اعم از آن است؟) چیست؟ مرحوم آخوند فرمود مراد حال تلبس است نه اینکه حال نطق باشد و جناب استاد نیز با ایشان هم نظر بودند. در این جلسه به مقدمه ششم از مقدمات بحث مشتق وارد میشویم و به بیان آن پرداخته میشود.

مشتق

جمع بندی مطالب امر پنجم

بحث در حال تلبس تمام شد و حاصل این شد که در بحث مشتق نزاع در این است که آیا مشتق برای متلبس در حالی که تلبس را دارد وضع شده است یا اینکه مشتق برای المتلبس چه الان تلبس داشته باشد و یا تلبس از آن ذات منقضی شده است وضع شده است؟

این بحث شبیه بحث اعم و صحیح است که آیا الفاظ برای صحیح وضع شده است یا برای اعم وضع شده است در این جا نیز بحث میشود که واضح برای چه خصوصیتی وضع کرده است فلذا اولاً باید متلبسی باشد و تلبسی صورت بگیرد تا بحث جاری

بشود و ثانیاً بحث میشود که برای خصوص حالت تلبس وضع شده است یا اعم از حالت تلبس یا حالتی که مبدا انقضاء پیدا کرده است؟

البته کلمه حال در بعضی از عبارات آمده است و خصوصیتی ندارد شما میتوانید آن را مطرح نکنید و به جای آن فعلیت مبدا را ارائه کنید و منظور از فعلیت نیز گستره است و شانی بودن را نیز شامل میشود.

امر ششم از مقدمات بحث مشتق

آیا اصلی در این مسأله داریم تا وقتی که شک کردیم و ادله قاصر بودند به آن رجوع کنیم یا اصلی نداریم؟ مرحوم آخوند میفرماید اصلی نداریم که تعیین موضوع له کند.

به عبارت دیگر: اگر چنانچه در آینده دلائل اقوال مختلف را در باب مشتق بررسی کرده و از آنها به هیچ نتیجه روشنی نرسیدیم و هیچ کدام قابل قبول واقع نشد، در نتیجه متحیر و مردّد و شک شدیم در اینکه مشتق حقیقت در اعم از متلبس و منقضى است یا در اخص؟

یعنی متلبس به مبدأ فی الحال؟ آیا اصل و قاعده‌ای داریم که در مورد شک از آن استفاده کنیم یا خیر؟ در این باره دو مقام از بحث مطرح است:

تأسیس اصل در خود مسئله اصولیه.

تأسیس اصل در مسئله فرعیه و فقهیه.

تأسیس اصل در مسئله اصولیه.

آیا در نفس عنوان مسئله، اصلی داریم که واقع را روشن سازد و نتیجه‌اش وضع للاعم یا للاخص باشد؟

مرحوم آخوند می‌فرماید: در این مقام یک اصل و قاعده‌ای که بشود بدان اعتماد کرد و خود را از شک و حیرت خارج ساخت، نداریم.

اشکال: ممکن است گفته شود خصوص تلبس به مبدا خلاف اصل است و اینکه مشتق برای خصوص متلبس به حال تلبس وضع شده باشد کلفت زائده است و با اصل این خصوصیت را رفع میکنیم پس موضوع له اعم است.

۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۴۵.

جواب: اولاً اصل عدم خصوص تلبس به مبدا، لازمه عقلیش این است که برای عام وضع شده است در حالی که استعمال در عموم را ثابت نمیکنند چه برسد به اینکه موضوع له را بخواهد ثابت کند زیرا اثر شرعی مترتب بر استعمال در عموم است و اصل عدم خصوصیت این اثر را ثابت نمیکنند ثانیاً این اصل معارض با اصل عدم عمومیت است زیرا عمومیت نیز نیاز به لحاظ زائدی دارد چون باید واضح تصویر جامع کند و این تصویر جامع مسبوق به عدم است و استصحاب عدم جاری میشود. اشکال: ممکن است کسی بگوید که منظور ما از این اصل، اصل عقلایی است و استصحاب نیست تا شما بگویید اصل مثبت را ثابت نمیکنند فلذا اشکال به معارض داشتن این اصل به استصحاب بر خلاف نیز مرتفع میشود زیرا در صورت رجوع عقلاء به عدم خصوصیت، دیگر به سراغ عدم تصویر جامع نمیروند.

جواب: مرحوم آخوند در چند جای کفایه فرموده است که اصول عقلایی در جایی جاری است که شک در مراد باشد و برای کشف مراد باشد دلیل مطلب این است که این اصل عقلایی است و سیره عقلاء است که محدوده آن را تعیین میکند و این سیره عمل است و عمل نیاز به انکشاف مراد دارد و الا به آن عمل نمیکردند اما در این جا که موضوع له معلوم نیست عمل عقلاء در این جا نیست. شاید مرحوم آخوند که اینجا سیره را مطرح نکرده است به علت وضوح آن بوده است که عقلاء در این جا چنین عملی را ندارند و ربطی به عمل ندارد بر خلاف کشف مراد که داستان عمل در میان است و عمل بر طبق اصل میکنند اما در جایی که عمل در کار نیست تمسک به سیره معنا ندارد.

علاوه بر این اگر سیره در محدوده کشف موضوع له نیز جاری بشود سوال این است که عقلاء به چه نکته ای و به چه بیانی میگویند که در این صورت وضع برای خصوص وضع شده است؟ به نظر میاید که مبرری وجود نداشته باشد. نتیجه: در مساله اصولی اصلی نداریم که وضع را معین کند.

تأسیس اصل در مسئله فرعی و فقهیه.

در مساله فقهی اگر شک شود که مثلاً منظور از عالم چه کسی است؟ آیا عالمی که تلبس از او انقضاء پیدا کرده را نیز شامل میشود یا نه؟ اگر این مساله در اصول حل شد که شک در مساله فقهی مرتفع میشود اما اگر اصلی در مساله اصولی نبود نوبت به بررسی مساله فقهی میرسد که مرحوم آخوند میفرماید موارد مختلف است.

وقتی از تأسیس اصل در مسئله اصولیه محروم شدیم، آیا در مسئله فرعی و فقهی اصلی داریم یا نه؟ مثلاً فرموده: اکرم کلّ عالم و زید مدّتی عالم بود و الآن صفت علم از او زائل شده است، آیا وجوب اکرام دارد یا نه؟ در اینجا اصل عملی به حسب موارد فرق می‌کند:

در بعض موارد از اصل برائت استفاده می‌کنیم و آن در موردی است که قبل از ایجاب اکرام و جعل و تشریع حکم مذکور و صدور فرمان «اکرم کلّ عالم» صفت علم از زید منقضى شده بود، در اینجا از بدو صدور حکم مذکور، در وجوب اکرام زید شک داریم (و منشأ شک هم شک در وضع مشتق است که اصلی در آن مقام نداشتیم) و شبهه وجوبیه موضوعیه و شک در اصل تکلیف است و بالاجماع مجرای اصل برائت است. و در برخی موارد از استصحاب وجوب استفاده می‌شود و آن در موردی است که در هنگام صدور امر زید هم عالم بود و وجوب اکرام پیدا کرد ولی ساعتی بعد و قبل از امتثال امر، زید از عالم بودن خارج شد. در اینجا در وجوب اکرام زید شک می‌کنیم ولی چون یک زمانی وجوب اکرام پیدا کرد. الآن هم شک در بقاء همان وجوب اکرام است و ارکان استصحاب تام است و جاری می‌شود.

عدم جریان اصل استصحاب در مساله فقهی

بعضی گفته اند که اصلاً در این موارد جای استصحاب نیست (نه استصحاب موضوعی و نه استصحاب حکمی). بلکه اگر از مذاق شریعت مثلاً کشف شد که احتیاط جاری است که همان را جاری می‌کنیم و الا برائت جاری می‌شود زیرا این بحث داخل در بحث شبهات مفهومی است زیرا در مفهوم مشتق شبهه شده است و از طرفی اصل در مساله اصولی هنوز حل نشده است. چون مفهوم را نمیدانیم شک داریم که آیا این عالمی که قبلاً عالم بوده است و الان علم منقضى شده است وجوب اکرام را دارد یا نه؟ این شک به خاطر شک در مفهوم مشتق است فلذا بحث داخل در شبهات مفهومی داخل است. حال باید بحث کرد که آیا در شبهات مفهومی استصحاب جاری می‌شود یا نه؟ بعضی می‌گویند در این گونه موارد استصحاب جاری نیست مثلاً در غروب آفتاب بین استتار قرص و بین ذهاب حمزه مشرقیه شک می‌شود که آیا احکام نهار را دارد و یا احکام لیل را دارد؟ در این جا استصحاب موضوعی که نهار باشد جاری نیست و استصحاب حکمی نیز جاری نمی‌شود.

اما عدم جریان استصحاب موضوعی

دلیل عدم جریان استصحاب موضوعی در مورد بحث که در موضوع شک نداریم زیرا این ذات قبلاً عالم بوده است یقیناً و الان نیز یقیناً مبدا منقضى شده است و هکذا در استتار قرص که قطعاً مرتفع شده است و ذهاب حمزه مشرقیه که قطعاً موجود است شکی نیست بلکه شک ما در تحقق موضوع است که آیا غروب به چه چیزی محقق می‌شود؟

اما عدم جریان استصحاب حکمی

واضح است که وقتی به خاطر شبهه مفهومی موضوع احراز نشده است حکم نیز احراز نمیشود آیا موضوع وجوب اکرام مطلق متلبس به مبدا است یا خصوص متلبس به مبدا است؟ فلذا نمیتوان گفت که قبلا عالم بوده است الان عالم بودن را استصحاب کنیم زیرا الان شکی در انقضای علم وجود ندارد بلکه شک در تسمیه است و ربطی به خارج و موضوع ندارد فلذا همین که استصحاب جاری نشد نوبت به برائت میرسد فلذا اینکه مرحوم آخوند میفرماید اختلاف موارد وجود دارد و ادعا میشد که گاهی اوقات استصحاب و گاهی اوقات برائت جاری است درست نیست بلکه فقط برائت جاری میشود.

توجیه جریان استصحاب به وسیله عنوان مشیر

اما کسانی که استصحاب را در شبهات مفهومی جاری میکنند ادعا میکنند به اینکه و لو اینکه در خارج موضوع یا موجود است یا معدوم است و حکم نیز که احراز نشده است ولی یک چیز سومی وجود دارد که عبارت است از همان چیزی که موضوع حکم شارع بود که فرض این است که نمیدانیم چیست ولی وجود داشت الان شک دارم که آیا باقی است یا نه؟ ادله استصحاب ان را شامل میشود

نکته: در استصحاب یقین و شک کافی است و لو اینکه مستصحب با اشاره و عنوان مشیر ثابت باشد باز هم استصحاب جاری است.

خلاصه: اینکه مرحوم آخوند در این بحث فرموده است در بعضی فروض استصحاب جاری است متفرع بر این است که استصحاب در شبهات مفهومی جاری است یا نه؟ و همچنین استصحاب حکمی نیز متفرع بر این است که استصحاب در احکام جاری بشود یا نشود چون بعضی از علماء اجرای استصحاب را در موارد شک در احکام را جاری نمیکند.

ادامه بحث در جلسه آینده